

ایران به کجا می‌رود؟^(۱)

محمد علی اسلامی

مجله یغما

اگر گنج‌های عالم را در این کشور بریزید، ولی دلهای مردم را با خود همراه نکنید ثمری نخواهید گرفت؟

ایران به کجا می‌رود؟ به جانب چه سرنوشتی رهسپار است؟ هیچ رهروی، پیرو، روشن‌روانی نیست که از او پاسخی بشنویم. هر چه می‌بینیم و می‌خوانیم و می‌شنویم جز حیرت بر حیرت افزوده نمی‌شود.

آیا کشور ما به یکی از دوران‌های زاینده‌ی تاریخ خویش رسیده است دورانی که در آن فصلی بسته و فصلی دیگر گشوده می‌شود و یا هنوز همان گردش وحشت‌زای روح فرسای ناهنجار ادامه خواهد یافت؟

تردیدی نیست که ایران در میان انبوه تیرگی‌ها و غبارها راه خود را خواهد گشود. تردیدی نیست که سرانجام اصیل بر قلب و پاکی بر پلشتی پیشی خواهد گرفت، ولی کی و چگونه؟ حرف در اینست:

ما ناشکیبا هستیم و حق داریم. زیرا می‌بینیم که عمر ما تا به امروز تباه شده است و معلوم نیست که بر سر باقیمانده آن چه خواهد آمد.

ما نیز مانند هر ملت دیگری حق داریم آرزو کنیم که کشور آباد و سعادت‌مند داشته باشیم، حق داریم آرزو کنیم که آرمان و معنایی در زندگی خود بیابیم و امکان خدمت به این آب و خاک به دست آوریم.

این امر تاکنون چون حسرتی دردناک بر دل مانده است، گروهی از مایبی‌کار و پژمرده و بی حاصل شده‌اند و گروهی دیگر فضایل اخلاقی و انسانی را از خود به دور کرده‌اند، و در هر دو حال زندگی ما از مسیر سالم و طبیعی منحرف گشته است.

کسانی هستند که از روی بد اندیشی یا بی خبری ملت ایران را در این میانه مقصر می‌شمرند. اینان ادعا می‌کنند که هر چه بر سر ما می‌آید - از خود ماست، ما مردمی فاسد و نالایق هستیم، بی سوادیم، به تحمل ظلم و زور عادت کرده‌ایم، حتی هم دیگر را محترم نمی‌شماریم و خلاصه آن که سزاوار همین سرنوشتی که داریم.

اگر ملت ایران در تعیین سرنوشت خود آزاد گذارده شده بود و چنین وضعی را برمی‌گزید، اینان راست می‌گفتند، ولی چون تاکنون پای آزمایش صادقانه‌ای به میان نیامده است این ادعا را باید دروغی زشت دانست که از جانب کسانی که آبادی خود را در خرابی ایران می‌دانند بر سر زبان‌ها افکنده شده است.

ما بی آن که از ملت ایران پرسیده باشیم که تو چه می‌خواهی، هر چه خواسته‌ایم بر او تحمیل کرده‌ایم ما کوشیده‌ایم تا او را در گمراهی و احتیاج و جهل نگاه داریم، نیروی جسمانی و معنوی او را تضعیف کنیم و در پی این مقصود از اعمال هیچ گونه زور و حيله‌ای دریغ نورزیده‌ایم و اکنون با کمال ناجوان مردی گناه را به گردن خود ملت می‌افکنیم.

کسانی دیگر به تأسف سر می‌جنبانند و می‌گویند «ایران همیشه همین طور بوده است و همیشه همین طور خواهد بود» باید پرسید کی ایران این طور بوده است؟ کی ایران در طی تاریخ دراز خود، بی آن که جنگی بدان روی آورده باشد در آستانه‌ی افلاس و ویرانی قرار گرفته است؟

کی ایران، بی آن که در معرض یورش قرار گرفته باشد، از درون خود این گونه غارت شده است؟ کی ایران در طی تاریخ خود، بی آن که صاعقه‌ای بر آن فرود آمده یا زلزله‌ای بر سراسرش گذشته باشد، این گونه ارکانش از هم گسیخته است این گونه نکبت و پریشانی بر مردمش مستولی گشته است؟ کی ایران، بی آن که به تصرف سیاه بیگانه در آمده باشد این گونه قلبش دست خوش تحقیر و بی‌اعتنایی بوده است؟

ایران در طی عمر دراز خود مراحل بسیار دشواری را گذرانیده است؛ لیکن این مراحل هر یک پس از حوادث خونین و فوق‌العاده‌ای پدید آمده‌اند. آن هم در دورانهایی که نه «سازمان ملل متحد» سر بر افراخته و نه «دنیای آزاد» طلوع کرده بود تا از سر مرحمت دفاع از «حقوق انسانی» و آزادی بر عهده گیرد؛ نه کاخ «سنا» چون جقه‌ای بر سینه‌ی پایتخت ایران جلوه می‌فروخت و نه جشن می‌فروخت و نه جشن پایتخت ایران جلوه می‌فروخت و نه جشن مشروطیت به صورت چراغهای زرد و سرخ به مردم چشمک می‌زد خلق خدا می‌دانستند که با چه کسانی سر و کار دارند و چه باید بکنند یا لااقل به آنان دروغ گفته نمی‌شد، ریا و عذر کمتر به کار می‌رفت و در برابر چشمان حیرت زده آنان هر روز صحنه تازه‌ای به بازی در نمی‌آمد.

ما قبول داریم که در میان ملت کسانی هستند به جانب فساد و جرم‌گرایش دارند؛ اگر جز این بود پلیس و دادگستری در جامعه‌ی بشری مفهوم منطقی نمی‌یافت. قانون و دستگاه عدالت برای آن ایجاد شده است که متجاوزان را مهار بزند.

لکن اگر در جامعه‌ای، این گروه اقلیت در عوض آن که تحت سیطره‌ی قانون و نظم به جای خود بنشیند عنان گسیخته گردند و حقوق ملتی را پایمال هوی و هوس خود کنند، آیا می‌توان انتظار داشت که جامعه در مسیر سالم سیر کند و آیا می‌توان مردم بی‌پناه را سرزنش کرد که چرا به این وضع وارونه گردن نهاده‌اند؟

کشمکش و نبرد بر سر منفعت در سراسر تاریخ بشری جریان داشته و امروز نیز در میان همه‌ی ملت‌ها بیش و کم به جریان خود ادامه می‌دهد؛ منتها نحوه و نوع آن با

گذشت زمان تغییر پذیرفته است.

یکی از وظایف تمدن آن است که ضابطه و قاعده‌ای برای تلاش‌ها و تکاپوی بشری وضع کند و حدود و اصولی برای نبرد در راه جلب منفعت برقرار سازد. هر چه تمدن به جلو می‌رود، این حدود و اصول با اعتدال و عدالت بیشتری همراه می‌گردد تا به آن جا که اگر روزی تمدن به کمال گرایید حق هیچ کس در معرض تجاوز پنهان یا آشکار دیگری قرار نخواهد گرفت.

در کشور ما، برخلاف سیر کلی دنیا این ضابطه و اصول سیر قهقراپی سریعی پیموده است، به نحوی که اگر این وضع ادامه یابد خواهیم توانست گفت که نمونه‌ی ایران خط بطلان بر جمیع دانستنیها و تجربیات معنوی بشریت می‌کشد، زیرا هر چه را که آدمی در طی هزاران سال آزموده است و خوب شناخته، ما می‌گوئیم بد است. هر چه را درست شناخته ما نادرست می‌خواهیم و هر چه را مایه ننگ تشخیص داده باعث سرافرازی می‌شمریم.

فقر معنوی که امروز گریبان گیر ماست خطری به مراتب افزون‌تر از افلاس اقتصادی دارد. پول‌هایی که در این چند ساله بر باد رفته به مراتب کم ارزش‌تر است از عمرهایی که تلف شده از نیروهایی که به هدر رفته و از شوق‌هایی که فرو مرده. اگر شوق و امید و اعتماد باشد کشوری خراب در اندک مدتی آباد می‌گردد همان گونه که آلمان بعد از جنگ شد و اگر برعکس شعله‌های درونی به خاموشی گراید همان گونه که در مورد ما چنین است، آن‌گاه همه آبادیها نیز رو به ویرانی می‌نهد. ما از جمیع فنون کشور مداری در اداره‌ی یک کشور «توسعه نیافته» تنها وام گرفتن و در یوزگی را آموخته‌ایم.

هر چند گاه یک بار کشکول خود را به دست می‌گیریم و بر در «یکی از اربابان بی‌مروت دنیا» به نوحه‌سرای می‌پردازیم، غافل از آن که پول به تنهایی هیچ‌گرهی از کار نمی‌گشاید. کما آن که در مورد ما نگشوده است.

نه تنها گروهی نگشوده بلکه هر روز ما را از پیش سیاه‌تر کرده است. چند هزار میلیون دلاری که در این چند ساله، چه از در آمد نفت و چه از طریق وام و کمک بدست آورده‌ایم، مگر جز این نتیجه‌ای داده است که اکنون از همیشه مسکین‌تر و مستمندتریم؟

اگر همه گنج‌های عالم را در این کشور بریزند. ولی دلهای مردم را با خود همراه نکنند. باز ثمری بهتر از این بدست نخواهد آمد.

برای آبادانی ایران کیمیای دیگری جز نیروی بازو و مغز مردم ایران نیست منتها باید این نیرو را با برانگیختن اعتماد و شوق به کار واداشت.

باید آرمان در زندگی مردم ایجاد کرد آنان را معتقد ساخت که آنان نیز صاحب کشوری هستند، کشوری زیبا و آزاد که هر کوششی در راه پیشرفت آن بکنند نتیجه‌اش عاید خود و فرزندان شان خواهد گشت باید این بیست و چند میلیون را که اکنون سر گشته و بی‌کاره و نومید، شبی را به روز می‌رسانند و بهر سو روی می‌کنند سرشان به سنگ می‌خورد، افقی در برابرشان گشود، دریچه‌ها را باز کرد تا نسیم تازه‌ای بر آنان بوزد، سموم و کثافات از روح و خون شان زدوده شود.

این کار هم بسیار آسان و هم بسیار مشکل است. آسان خواهد بود اگر دستگاهی بر سر کار باشد که بتواند اطمینان و محبت مردم را جلب کند، نشان دهد که واقعا خدمتگزار و درد شناس و دوست است. ناممکن خواهد بود اگر کمترین گمان فریب و دروغ یا دورویی در قصد دستگاه حاکم از جانب مردم برده شود.

عقدۀ ایران عقدۀی روحی است و امروز یا فردا یا ده سال دیگر رستاخیزی اگر پدید آید. باید رستاخیز معنوی باشد.

ایران کشور پر نعمتی است و احتیاج ندارد که دست طلب به سوی هر کس و ناکس دراز کند، آن چه بدان نیازمند است همان گونه که تشنه بر آب نیازمند است، آن است که ساکنانش او را از آن خود بشمارند.

کوره راه‌های گوناگونی در پیش گرفته شده و هیچ یک به مقصد نرسیده است. چرا دستگاه حاکمه ما به شاه راه نمی‌نهد که این گونه صاف و مستقیم و روشن در جلوش گسترده است؟ جواب واضح است، زیرا در واقع او طالب رسیدن به مقصدی نیست.



شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی